

فرانسیس فوکویاما

هویت

مطالبه کرامت
وسیاست ناخشنودی

ترجمه هانیه رجبی / مهدی موسوی



بنگاه ترجمه و نشر
کتاب پارسه

فهرست

۹.....	پیشگفتار.....
۱۹.....	سیاست‌های کرامت‌محور.....
۲۹.....	قسمت سوم روح.....
۴۵.....	درون و برون.....
۵۷.....	از کرامت تا دموکراسی.....
۶۳.....	انقلاب‌های کرامت‌محور.....
۷۳.....	فردگرایی بیانی.....
۸۵.....	ملی‌گرایی و مذهب.....
۱۰۳.....	آدرس اشتباه.....
۱۱۳.....	انسان نامرئی.....
۱۲۷.....	موکراتیزاسیون کرامت.....
۱۴۳.....	از هویت تا هویت‌ها.....
۱۶۷.....	ما مردم.....
۱۸۵.....	روایت‌هایی از وحدت‌گرایی.....
۲۱۱.....	چه باید کرد؟.....
۲۳۵.....	یادداشت‌ها.....
۲۵۳.....	کتاب‌شناسی.....

پیشگفتار

این کتاب هنگامی نوشته شد که ترامپ هنوز به عنوان رئیس‌جمهور در نوامبر ۲۰۱۶ انتخاب نشده بود. من نیز مانند بسیاری از آمریکایی‌ها از نتیجه شگفت‌زده و از پیامدهای آن برای ایالات متحده و جهان نگران شدم. این مسئله دومین شگفتی انتخاباتی آن سال بود؛ اولین آن، برگزیت یا رأی بریتانیا به ترک اتحادیه اروپا در ماه ژوئن گذشته بود.

در طول دو دههٔ اخیر زمان بسیاری را صرف تفکر در باب توسعهٔ نهادهای سیاسی مدرن کرده بودم؛ اینکه در وهلهٔ اول چگونه دولت، حاکمیت قانون و مسئولیت‌پذیری دموکراتیک به وجود آمدند، چگونه تکامل یافتند و با یکدیگر تعامل کردند و در نهایت چگونه فروریختند. درست پیش از انتخاب ترامپ، نوشته بودم که نهادهای آمریکایی در حال فروپاشی‌اند و چنان در ساختاری سفت و سخت اسیر گشته‌اند که دیگر قادر به اصلاح خود نیستند. ترامپ خودش هم محصول و یکی از عوامل فروپاشی به حساب می‌آمد. وعدهٔ انتخاباتی‌اش این بود که به عنوان یک غریبهٔ تازه‌وارد در عرصهٔ سیاست، از

اختیارات مردمی خود برای به لرزه درآوردن پایه‌های سیستم فعلی استفاده کند و دوباره آن را به همان حالت کاربردی قبلی بازگرداند.

آمریکایی‌ها از بن‌بست حزبی خسته شده بودند و سودای رهبری قوی داشتند. کسی که بار دیگر می‌توانست کشور را متحد کند و ناقض آنچه باشد که بدان و توکراسی^۱ - یا قدرت گروه‌های ذی‌نفوذ در ممانعت از حصول نتیجه اقدامات جمعی - می‌گویم. این شکل از پوپولیسم، حد اعلای آن رویه‌ای بود که فرانکلین روزولت با خود در سال ۱۹۳۲ به کاخ سفید آورد و تا دو نسل بعد، سیاست‌های نوین آمریکا را دوباره صورت‌بندی کرد.

مسئله ترامپ دو وجه داشت؛ سیاست و شخصیت. ملی‌گرایی اقتصادی او احتمالاً اوضاع را بیش از آنکه برای حوزه‌های انتخاباتی حامی‌اش بهتر کند، بدتر می‌کرد، آن هم در حالی که ترجیح آشکارای هم‌پیمانی با قدرتمندان اقتدارگرا بر متحدان دموکراتیک، و عده بی‌ثباتی در کل نظم بین‌المللی را می‌دهد. از جنبه شخصیت نیز به سختی می‌توان فردی با صلاحیت کمتر را برای تکیه بر منصب ریاست جمهوری ایالات متحده تصور کرد. هیچ‌یک از فضایی که با شخصیت یک رهبر برجسته همبسته است - صداقت اولیه، قابل اعتماد بودن، قضاوت صحیح، علاقه به منافع عمومی و یک درک اصولی اخلاقی - در او به چشم نمی‌خورند. تمرکز اصلی ترامپ در تمام دوران حرفه‌ای‌اش بر خودترویجی استوار بوده و هیچ‌گاه نیز با دور زدن افراد یا قوانینی که به هر شکلی بر سر راهش قرار داشتند، مشکلی نداشته است.

ترامپ با در پیش گرفتن آنچه ملی‌گرایی پوپولیستی می‌نامندش، به عرصه سیاست بین‌المللی گرایش بیشتری نشان داده است.^[۱] رهبران پوپولیست برای تحکیم قدرت به دنبال مشروعیت اعطا شده توسط انتخابات دموکراتیک هستند. آن‌ها ادعا می‌کنند با «مردم»ی که اغلب از نقطه نظر اقلیتی بخش عظیمی

از جمعیت را شامل نمی‌شود، ارتباط بی‌واسطه و کاریزماتیکی دارند. علاقه‌ای به نهادهای اجتماعی ندارند و به دنبال تضعیف نظارت و توازن قوا هستند که قدرت شخصی رهبر را در یک لیبرال دموکراسی مدرن محدود می‌کنند: دادگاه، قوه مقننه، رسانه مستقل و بوروکراسی بی‌طرف. سایر رهبران معاصری که می‌توانند در این گروه قرار گیرند عبارتند از ولادیمیر پوتین در روسیه، رجب طیب اردوغان در ترکیه، ویکتور اوربان در مجارستان، یاروسلاو کاژینسکی در لهستان و رودریگو دوترته در فیلیپین.

خیزش جهان‌شمول به سوی دموکراسی که در اواسط دهه ۱۹۷۰ آغاز شد، به وضعیتی منتهی گشت که همکارم لری دایموند آن را پسرقت جهانی^۱ می‌نامد.^[۲] در سال ۱۹۷۰، تنها در حدود ۳۵ دموکراسی انتخاباتی وجود داشت، رقمی که در طول سه دهه بعدی به شکل پیوسته افزایش یافت تا اینکه به ۱۲۰ فقره در دهه اول قرن بیست و یکم رسید. نقطه اوج این رشد از ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۱، یعنی زمانی رخ داد که فروپاشی کمونیسم در اروپای شرقی و اتحاد جماهیر شوروی سابق، منجر به موجی دموکراتیک در سراسر این منطقه شد. با این حال از اواسط قرن بیست و یکم، این روند سیر حرکتی خود را معکوس کرده و مجموع آن کاهش یافته است. در این میان تعداد کشورهای اقتدارگرا، به پیشقراولی چین، به طرز بسیار مشهود و بارزی رشد کرده‌اند.

جای تعجب نیست که دموکراسی‌های نوپایی مانند تونس، اوکراین و میانمار هنوز در گیر ایجاد نهادهای اجتماعی کارآمد هستند، یا اینکه لیبرال دموکراسی نتوانست در جامعه افغانستان یا عراق پس از مداخله آمریکا، ریشه بدواند. اینکه روسیه دوباره به سنت‌های استبدادی پیشین بازگشته، ناامیدکننده - اما نه چندان عجیب - است. اما نکته دور از انتظار این بود که تهدیدات نسبت به دموکراسی، از درون خود دموکراسی‌های تثبیت شده برخیزد. مجارستان یکی از نخستین

کشورهایی بود که در اروپای شرقی رژیم کمونیستی‌اش را برانداخت. هنگامی که این کشور به ناتو و اتحادیه اروپا پیوست، به نظر می‌رسید - به اصطلاح علمای علم سیاست - یک لیبرال دموکراسی تثبیت شده دوباره به آغوش اروپا بازگشته بود. با وجود این، تحت رهبری اُربان و حزب او، یعنی فیدس، این کشور به سوی ساختاری هدایت شد که خود اُربان آن را «دموکراسی غیر لیبرال» می‌نامید. اما هنوز هم شگفتی بسیار بزرگ‌تر به بریتانیا و ایالات متحده، به ترتیب در مورد رأی به برگزیت و ترامپ تعلق می‌گیرد. این‌ها، دو دموکراسی پیشرو و معماران نظام سرمایه‌داری مدرن امروزی بودند، همان کشورهایی که انقلاب «نئولیبرال» را تحت نظر رونالد ریگان و مارگت تاچر در طول دهه ۱۹۸۰ رهبری کردند. با این همه، به نظر می‌رسد که همین کشورها به سوی ملی‌گرایی تنگ‌نظرانه‌تری پیش می‌روند.

این موضوع اصل مطلب کتاب را برای من به ارمغان آورد. از زمانی که مقاله خود را، «پایان تاریخ؟»، در اواسط سال ۱۹۸۹ و کتاب «پایان تاریخ و واپسین انسان» را در سال ۱۹۹۲ منتشر کردم^[۳]، از من مرتب پرسیده می‌شد که آیا فلان رویداد، نظریه من را بی‌اعتبار کرده است؟ فلان رویداد ممکن بود کودتایی در پرو، جنگ در بالکان، حملات یازده سپتامبر، بحران مالی جهانی، یا اخیراً انتخاب دونالد ترامپ و موج ملی‌گرایی پوپولیستی باشد.

بیشتر این انتقادات، مبتنی بر یک سوء برداشت ساده از این فرضیه بودند. من از واژه تاریخ در مفهوم هگلی - مارکسیستی استفاده کردم که قصه طولانی تکامل نهادهای بشری را در دل خود دارد و گاه‌گاه از آن با عنوان توسعه یا مدرنیزاسیون نیز یاد می‌شود. واژه پایان نه به معنای «انتها»، بلکه به مفهوم «هدف» یا «عینیت» به کار رفته بود. کارل مارکس معتقد بود که پایان تاریخ یک آرمان‌شهر کمونیستی خواهد بود. اما من به وضوح نسخه هگل - که در آن توسعه، نتیجه یک دولت لیبرال مرتبط با اقتصاد بازار است - را نتیجه^[۴] محتمل‌تری دانستم.